



«شهید هاشمی نژاد و مبارزه» در گفت و شنود با

آیت الله اکبر هاشمی رفسنجانی

دانشمند و خستگی ناپذیر بود...

همکاری را در مشهد با ما شروع کرد. شعبه خراسان که افتتاح شد، ایشان از اولین افرادی بودند که آنجا را هدایت می کردند و تا روز شهادتشان هم قسمت عمده کار حزب خراسان تقریباً دست ایشان بود. ایشان کارهای ارزنده ای هم در آنجا داشتند.

چه خاطره ای از ایشان دارید؟

خاطرات که زیاد است، اما آخرین خاطره ای که من از ایشان دارم این است که وقتی بعد از شهادت برادرمان رجائی قرار شد از طرف حزب کاندیدائی معرفی شود، آن روز هنوز تصمیم نگرفته بودیم که روحانی هم می تواند رئیس جمهور شود. این مسئله مطرح بود که شاید رئیس جمهور یک غیرروحانی باشد. آقای هاشمی نژاد به همین دلیل از مشهد به تهران آمد و خیلی تلاش کرد که این فکر را تعقیب نکنیم و بگذاریم یک نفر مورد اعتماد مردم که همه مردم بتوانند رأی بدهند، انتخاب شود و ایشان می گفت: «فعلاً کسی غیر از روحانیت نمی تواند این حالت را داشته باشد» و بر این امر اصرار داشت. بالاخره آقای خامنه ای حاضر شدند کاندید شوند که باعث شادی آقای هاشمی نژاد شد. متأسفانه ایشان زنده نماند که نتیجه تلاشش را ببیند. به طور خلاصه او مجاهدی دانشمند و مردی خستگی ناپذیر بود. ■

از سال ۵۲ ترديدها شروع شد و در سال ۵۴ با روشن شدن جریان شهادت شریف واقفی و موضع رسمی مارکسیستی بعضی از مجاهدین و اینکه سازمان حاضر نشد موضع خالص اسلامی بگیرد، اکثراً با آنها مخالفت کردند و اطلاعی که من داشتم این بود که در سال ۵۴ اعلام مخالفت آغاز شد.

فعالیت ایشان با حزب جمهوری اسلامی از کی آغاز شد؟

از همان موقع که اعلام کردیم، آقای هاشمی نژاد هم

آشنائی شما با شهید از کی بود و خصوصیات اخلاقی ایشان چه بود؟

آشنائی من با ایشان از سالهای پیش از ۱۳۳۵ است. ایشان در قم طلبه بودند و تقریباً همدرس بودیم. رفته رفته آشنائی مان قوی تر شد و از نزدیک ایشان را شناختم و هر چه ایشان را بیشتر می شناختم، برایم عنصر جالب تری می شد. آقای هاشمی نژاد آدم پرتحرک و پرنشاط و پرکاری بود. موقع درس خواندن هم خوب درس می خواند. تحرکش برای من جاذبه داشت. سالهای اولی که آشنا شدیم، ایشان افکاری به ذهنش می آمد و وقتی به استاد آقای کاشانی برخورد که در واقع مرشدی برای آقای هاشمی نژاد شد، به عوالم عرفانی و عبادت و شب زنده داری و سیر و سلوک روی آورد و طبعاً کمتر در جلسات و محافل که طلبه ها داشتند، دیده می شد، منزوی شده بود، درس می خواند و به کارهای عبادی می پرداخت و وضعیت تا سالها بر این روال بود، تا اینکه مبارزات شروع شد (البته استادش فوت کرده بود). بعد از شروع مبارزات، یعنی سال ۴۱ به بعد، ایشان وارد مبارزات شد و رفاقت و دوستی نزدیکی با هم داشتیم. او هم شجاع و هم اهل قلم و بیان بود. در زندان مقاوم و رازدار و به هر حال همسرزم قابل اعتمادی برای دوستان مبارز بود.

برخورد ایشان با منافقین چگونه بود؟

منافقین دوره های اول یعنی از سال ۵۰ تا دو سه سالی، ایشان و همه ما با آنها موافق بودیم و همکاری می کردیم.

وقتی بعد از شهادت برادرمان رجائی قرار شد از طرف حزب کاندیدائی معرفی شود، آن روز هنوز تصمیم نگرفته بودیم که روحانی هم می تواند رئیس جمهور شود. شهید هاشمی نژاد می گفت: «فعلاً کسی غیر از روحانیت نمی تواند اعتماد مردم را داشته باشد» و بر این امر اصرار داشت. بالاخره آقای خامنه ای حاضر شدند کاندید شوند که باعث شادی آقای هاشمی نژاد شد.

* به نقل از: فریادگر عرصه شهادت، سید احمد هاشمی نژاد، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵.



مصاحبه با آیت‌الله واعظ طیبسی را که در کنار مقام معظم رهبری اصلی‌ترین دوستان شهید هاشمی نژاد بودند؛ از نخستین روزهای آماده‌سازی این شماره پیگیری و تا آخرین لحظات دنبال کردیم، اما به علت مشغله فراوان ایشان، چنین فرصتی مهیا نگشت؛ لاجرم پاسخ سؤالاتی را که خدمت ایشان ارسال کرده بودیم، با حفظ امانت از لابلای مصاحبه ایشان با برادر شهید، سخنرانی عاشورای سال ۱۳۶۱ ایشان و خاطراتی که از ایشان روی سایت رسمی‌شان وجود داشت، استخراج نمودیم.

«شهید هاشمی نژاد و انقلاب اسلامی» در گفت و شنود با

آیت‌الله عباس واعظ طیبسی



مبارزی بصیر، مومن و قاطع بود...

خبره، دانشمند، مورد توجه علما و مراجع و آشنا با فنون مناظره، نقش بسیاری در بیداری حوزه و مردم داشت.

مجموع فعالیت‌های ایشان قبل از پیروزی انقلاب اسلامی از سخنرانی‌ها، تالیف کتاب‌ها، صدور بیانیه‌هایی که با هم تنظیم می‌کردیم، هم در داخل و هم در خارج کشور، در گسترش انقلاب و ایجاد زمینه مساعد برای افرادی که آمادگی پذیرش مسایل را داشتند، نقش بسیار داشت.

اشاره فرمودید که به اتفاق شهید هاشمی نژاد و مقام معظم رهبری جمعی سه نفره را تشکیل داده بودید. این جمع از کی شکل گرفت؟

ما در مشهد سه نفر بودیم که در حقیقت یک فرد را تشکیل می‌دادیم. سائش دقیقاً یاد نیست. آقای هاشمی نژاد و آقا (رهبر معظم انقلاب) سال‌ها قم بودند، اما جلسات مشترک ما گاهی اینجا، در مشهد، تشکیل می‌شد. گاهی منزل آقا، گاهی منزل مرحوم مهمانی و گاهی هم منزل شهید هاشمی نژاد.

شب‌های پنجشنبه اول هر ماه، ما روضه داشتیم. تمام در اتاق خانه و حال پر می‌شد. آقای هاشمی نژاد مرتباً می‌آمدند و آقا هم معمولاً شرکت می‌کردند.

در این جلسات بحث‌های مهمی درباره مسایل اجتماعی مطرح می‌شد. یکی هم جلسات خصوصی خودمان بود که قبل از ظهرهای پنجشنبه با حضور من، آقا (مقام معظم رهبری) و شهید هاشمی نژاد در منازل تشکیل می‌شد. در این نشست‌ها حساس‌ترین مطالب عنوان می‌شدند که تأثیر تعیین‌کننده‌ای در تلاش‌ها و فعالیت‌های سیاسی ما در حوزه و خارج حوزه داشت. در یکی از این جلسات، آقا مطلبی را فرمودند و به دنبال آن من این بحث را مطرح کردم که برای اینکه انگیزه ما صدرصد خالص باشد و دنبال هیچ چیز جز مسایل مربوط به مبارزات نباشیم، خوب است سوگندی یاد بکنیم که این سوگند کاملاً تعهدآور باشد. اولین بار این سوگند بین من و آقا بود. ما سوگند یاد کردیم که در این قسم، قصد انشاء داشته باشیم و متعلق سوگندمان هم این بود که برای تشکیل حکومت اسلامی و مرجعیت امام (ره) تلاش کنیم.

مذاکره‌ای شد بین من و «آقا» مبنی بر اینکه با جناب آقای هاشمی نژاد صحبت کنیم. ما نظراتی درباره روش سیاسی ایشان داشتیم که قرار شد به ایشان منتقل کنیم و به دنبال آن ایشان

تشکیل محافل رسمی و علنی را ادامه داد. شهید هاشمی نژاد به نسل جوان بسیار توجه داشت و معتقد بود که بیشتر باید با جوانان کار و مواضع اسلام و انقلاب و افکار امام را برای آنان تشریح کرد. علاوه بر آن به شکل و تخریب بسیار معتقد بود. ایشان به انتمه اظهار (ع) عشق می‌ورزید و با اینکه دارای افکار و بینش سیاسی و اهل مبارزات سیاسی و اجتماعی بود، بسیار سلیم‌النفس و با ایمان بود و به توسل، دعا، ذکر و عبادت اعتقاد تام داشت و همین خصوصیات روحی، اخلاقی و معنوی وی باعث می‌شد که ما با این شهید عزیز، در خدمت مقام معظم

ایشان به انتمه اظهار (ع) عشق می‌ورزید و با اینکه دارای افکار و بینش سیاسی و اهل مبارزات سیاسی و اجتماعی بود، بسیار سلیم‌النفس و با ایمان بود و به توسل، دعا، ذکر و عبادت اعتقاد تام داشت و همین خصوصیات روحی، اخلاقی و معنوی وی باعث می‌شد که ما با این شهید عزیز، در خدمت مقام معظم رهبری به صورت سه برادر زندگی کنیم.

رهبری به صورت سه برادر زندگی کنیم. یکی از روش‌هایی که برای مبارزه انتخاب شده بود، استفاده از درس‌های حوزه بود و شهید هاشمی نژاد در درس‌ها، مسایل سیاسی را به‌خوبی برای طلاب مطرح می‌کرد و آنان نیز دیدگاه‌های شهید را به دیگران منتقل می‌کردند. این نظرات حتی در حوزه‌های دیگر و در محضر علما نیز مطرح می‌شد و اهل منبر در سخنرانی‌هایشان آنها را بازگو می‌کردند و بدین ترتیب حرکت و آگاهی در جامعه وسعت پیدا می‌کرد. شهید هاشمی نژاد به عنوان یک گوینده قوی و فاضل، با درک و شعور و بینش بالای سیاسی و اجتماعی و استاد حوزه علمیه، نویسنده،

آغاز آشنایی حضرت تعالی با شهید هاشمی نژاد از کی و چگونه بود؟

آشنایی من با شهید هاشمی نژاد به سال‌های قبل از رحلت مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی بازمی‌گردد. بنده تقریباً از سال ۱۳۳۵ در مشهد به اداره محافل و مجالس سخنرانی و طرح مسایل انتقادی و تهاجمی بر ضد رژیم شاهنشاهی اشتغال داشتم و شهید هاشمی نژاد تا سال ۱۳۳۹ و زمان رحلت آیت‌الله العظمی بروجردی در قم تحصیل می‌کردند و گاهی در ایام تعطیل به حوزه مشهد می‌آمدند.

اولین بار با ایشان در مدرسه نواب برخورد کوتاهی داشتم که این دیدار، زمینه را برای دوستی مسا در آینده فراهم کرد. دیدارهای بعدی و مکرر ما در محضر استاد آیت‌الله حاج شیخ مجتبی قزوینی و در درس معارف و فلسفه این استاد بود که ما را بیشتر تر با هم آشنا کرد و بعدها قرار گذاشتیم به منزل ایشان برویم. منزل شهید هاشمی نژاد در خیابان دریا دل، حدود کوچه تکه علی اکبری‌ها بود و ما در آن‌جا نشست‌های خودمانی بسیاری داشتیم. شهید هاشمی نژاد بسیار علاقه‌مند بودند که در مشهد هم سخنرانی داشته باشند و تا آن زمان هنوز در مشهد ناشناس بودند؛ از این رو با کمک دوستان برای ایشان مجالس سخنرانی در مشهد ترتیب داده شد و شاید از مجلس دوم و یا سوم بود که محفل ایشان از جمعیت و اجتماع عظیمی مملو شد.

درباره موضوع این سخنرانی‌ها با یکدیگر تبادل نظر هائی هم داشتید؟

پیرامون موضوع سخنرانی‌ها قبلاً تبادل نظر می‌کردیم تا هر چند بحث‌هایمان متفاوت هستند، نقطه‌نظرهایمان در انتقاد و تعرض به رژیم یکسان باشند. شهید هاشمی نژاد تقریباً از سال‌های ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ در مشهد معرفی شد و به عنوان یک حکیم و گوینده فاضل و قوی سخنرانی داشت. وی علاوه بر سخنرانی به تالیف کتاب‌های سودمند و مفید، در اداره کانون بحث و انتقاد دینی، بیشترین نقش را داشت و جوانان بسیاری را جذب کرد.

چه ویژگی‌هایی را از دوران مبارزه ایشان به خاطر دارید؟ ایشان به مبارزه علنی اعتقاد داشت و معتقد بود برای جذب مبارزین باید تلاش‌هایی نظیر سخنرانی‌ها، تالیف کتاب و



فقهائی نیستیم که چنین بینش و برداشتی از اسلام دارند که راه زندگی و عبادت عبارت است از اینکه از حرم به منزل بروم و از منزل به حرم و مسجد و در مورد رویدادها و حوادثی که برای امت اسلامی پیش می آید هیچ مسئولیتی ندارم، بلکه اگر بفهمم مسئله‌ای پیش آمده و برخلاف مصالح و منافع مردم و اسلام گامی برداشته‌اند، می آیم وسط خیابان و داد می‌زنم.»

بعد از اینکه از خدمت امام مرخص شدم، احساس کردم که بیسان امام نیرو و توان عجیبی به ما داد و هر جایی که نقل می‌کردم، در روحیه حضار بسیار مؤثر بود و همین صحبت‌ها بود که عامل تحرك عمیق‌تر و اصل‌تر در حوزه‌های علمیه و در بین توده مردم می‌شد. من در همان جا عرض کردم اگر پیامی دارید بفرمائید تا برای مردم مشهد ببرم و امام فرمودند: «بله، به آقایان علما بگوئید که هر هفته یک بار در کنار یکدیگر بنشینند و بدانند اگر چنین نشستنی هیچ گونه ثمره‌ای و نتیجه‌ای نداشته باشد، خود چنین نشستنی وسیله‌ای خواهد بود برای ترس و وحشت رژیم، غیر از آنکه زمینه را برای وحدت تبادل نظر و استفاده از نظریات یکدیگر فراهم می‌آورد.» این پیام را ابلاغ کردم و خود این پیام وسیله‌ای شد تا روابط ما با برادرمان جناب آقای خامنه‌ای و شهید عزیز هاشمی نژاد بیشتر بشود و بتواتر با صمیمیت و صداقت بیشتری با یکدیگر کار کنیم.

لطفاً از خاطرات دوران مبارزه که به یاد دارید، نمونه‌هایی را بازگو فرمایید.

در سال ۱۳۴۰ که مدتی مخفی زندگی می‌کردم، تنها کسی که به محل اختفای من می‌آمد، شهید هاشمی نژاد بود. ایشان گاهی صبح‌ها حدود ساعت ۹ می‌آمد و ظهر هم با هم غذا می‌خوردیم. محل اختفای مرا فقط ایشان می‌دانست. جای خوبی برای مذاکره و بحث حول مسایل اجتماعی و علمی بود. اگر چه دوران اختفا برای یک انسان اهل کار و تلاش و حرکت و سر و صدا نمی‌تواند دوران خیلی خوبی باشد. آن زمان رهبر معظم انقلاب برای مدتی در مشهد نبودند، اما در کنار شهید هاشمی نژاد به من خیلی خوش می‌گذشت و همیشه منتظر بودم که ساعت ۹ و ۹/۵ صبح برسد و ایشان بیایند و با هم صحبت کنیم.

بنده در خلال پنج، شش باری که زندان رفتم، دو بار با شهید هاشمی نژاد در یک زندان بودم. از جمله زندان پادگان مشهد. با وجودی که شرایط زندان، شرایط سختی بود و در یک سلول یک متر و نیم در یک متر و نیم تریک و مرطوب محبوس بودیم، اما در عین حال چون سلول ما در کنار سلول شهید هاشمی نژاد بود و صدای هم را می‌شنیدیم و گاه در هواخوری همدیگر را می‌دیدیم، به ما خیلی خوش می‌گذشت، به نحوی که وقتی از زندان آزاد شدم، به خاطر جدایی از ایشان، درست حالت انسانی را داشتیم که بیرون از زندان باشد و او را بگیرند و به زندان ببرند.

دوران پس از زندان نیز برای من دوران بسیار پرخطرهای است. در سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ به مدت یک سال و نیم، من و شهید هاشمی نژاد در یک اتاق زندگی می‌کردیم و در این مدت، خصوصیات والای اخلاقی ایشان بیشتر برایم آشکار شد. اصولاً در این گونه زندگی شرایط و محیط‌هاست که خصلت‌ها



نه، در هیچ جا سابقه ندارد. با اینکه ما در آن موقع سطح متوسطه را تدریس می‌کردیم، یعنی بنده «رساله‌ای» و آقا (مقام معظم رهبری) «مکاتیب» تدریس می‌کردیم و آقای هاشمی نژاد که بعداً ملحق شدید، «کفایه» می‌گفت، اگر ما درس‌مان را تعطیل می‌کردیم، قطعاً درس آقای میلانی تعطیل می‌شد.

ظاهراً مبنای این ائتلاف شما سخنی از حضرت امام بوده است. اگر ممکن است به آن دیدار تا با امام اشاره بفرمایید. در سال ۴۲ بود که بنده برای سومین بار بازداشت شدم و علت بازداشت من این بود که پس از آنکه امام از زندان شاه به منزلشان منتقل شدند، بنده به عنوان نماینده حوزه علمیه مشهد، همراه با عده‌ای از اساتید خدمت امام رفتم که عرض ارادت کنیم. در آنجا به من پیشنهاد شد که صحبت بکنم و البته مشخص است که آن روزها در قم چه غوغایی بود و منزل امام هم پر از جمعیت بود. ۳۵ دقیقه در خدمت امام در باره حادثه ۱۵ خرداد صحبت کردم و امام اشک ریختند. آن روز به امام عرض کردم برای اینکه مراتب ایمان و اعتقاد من به راهی که شما برگزیده‌اید معلوم شود، آمادگی دارم تنها فرزندم (پسر دوساله‌ام) را به اسلام و انقلاب تقدیم کنم و آمده‌ام که به نمایندگی از طرف مردم مشهد و خراسان دست شما را ببوسم و مجدداً با شما بیعت کنم.

پس از پایان سخنرانی و دیداری که با بعضی از آقایان داشتیم، بلافاصله بنده را گرفتند و از قم مستقیماً به زندان قزل قلعه بردند. مدتی را در زندان قزل قلعه بودم و از آنجا مرا به زندان موقت

شهربانی بردند که بعد از یکی دو ماه، به اسم زندان کمیته نامگذاری شد. موقعی که از زندان آزاد شدم، بلافاصله خدمت امام رسیدم و به امام گفتم اگر خاطر مبارک باشد سه چهارماه قبل در سخنرانی کوتاهی که داشتم، چنین مطلبی را عرض کردم و آمده‌ام تا به شما بگویم من با همان روحیه از زندان برگشتم و آمادگی دارم که جنابعالی فرمان بدهید و بنده امتثال امر کنم.

اسام با همان قاطعیت و صلابت و استقامت و چهره‌ای عطف و مهربان فرمودند: «از مرحوم طوسی چند فرزند به جای مانده است؟» من اشاره کردم که برادری هم دارم. ایشان برای پدرمان طلب مغفرت کردند و فرمودند: «تو جوانی و لازمه جوانی صرف نظر از ایمان و عقیده، همین است که آماده باشی برای پیکار و مبارزه با رژیم و من که پیرمردی شده‌ام از آن علما و

پس از شروع جنگ تحمیلی، شهید جوانمرد، هاشمی نژاد از کسانی بود که معتقد بود باید برای جنگ سرمایه‌گذاری کرد و در زمینه متوجه ساختن افکار و اندیشه‌ها به جنگ و همچنین جمع‌آوری کمک‌های مردمی تلاش کرد و لذا در جلسهای با ایشان، حساب مشترکی برای جمع‌آوری کمک‌های مردمی باز کردیم.

هم در سوگند ما وارد بشوند. همین اتفاق افتاد و شهید هاشمی نژاد هم با ما هم قسم شدند.

مفاد این پیمان را به یاد دارید؟
بله، یک سال قبل از پیروزی انقلاب بود که تعهد و پیمانی محکم بستیم که اولاً از همه نیروهای فکری و جسمی خود در راه پیروزی انقلاب استفاده کنیم، ثانیاً وفادار به رهبر انقلاب و انقلاب اسلامی باشیم و از هیچ نیرویی نهراسیم و ثالثاً هر یک از ما شخصیت خود را شخصیت دیگری بدانیم و زبان به شکوه نکشائیم.

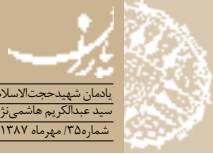
ما بر خورده‌ایمان به نحوی بود که هریک از برادران قبل از آنکه برای حیثیت انسانی و اسلامی خود ارزش قائل شود، برای دیگری ارزش و احترام قائل می‌شدیم. امکان نداشت ما سه نفر نسبت به هم کوچک‌ترین کدورتی در دل راه بدهیم و بهترین تعبیر همین است که بگویم ما سه نفر یکی بودیم؛ لذا می‌توانستیم محور حرکت برای طلبه‌ها و حوزه و ... باشیم؛ یک راه را برویم و یک هدف را دنبال کنیم و دنباله‌روی امام باشیم و از رهبری امام به عنوان رهبر و مرجع بزرگ آشنا با فقه و ارزش‌های اسلامی و واقف بر بینش‌های صحیح اسلامی استفاده کنیم.

آن روزها که هم قسم می‌شدید می‌دانستید که به‌زودی حکومت اسلامی تأسیس می‌شود؟

نه، اما واقعاً برای تشکیل حکومت اسلامی و مرجعیت امام (ره) تلاش می‌کردیم. من بعدها بعد از درس رسالتم، معمولاً به حرم مشرف می‌شدم و خطاب به حضرت رضاع) عرض می‌کردم که من الان برای سفر حج، استطاعت مالی ندارم. تقاضای من از شما این است که آن روزی مشرف بشوم که در ایران حکومت اسلامی تشکیل شده باشد. همین طور هم شد و سال ۶۱ عازم این سفر معنوی شدم.

این ائتلافی که اشاره فرمودید در خراسان و مشهد صورت گرفت، در سایر استان‌ها هم اتفاق افتاد؟





و خصوصیات روحی و اخلاقی انسان بروز پیدا می کند. در این مدت و در شرایط سختی، نازاحتی، آرامش، نگرانی، اضطراب و بیماری، در حالات گوناگون خصلت‌هایی از ایشان دیدم که هنوز عامل نشاط و بهجت من است. من از نازاحتی کمر رنج می‌برم و وقتی که شدید می‌شود، روی زمین می‌افتم و حتی وضو هم نمی‌توانم بگیرم و وقتی که این نازاحتی چه در این مدت و چه در دوران زندان به سراغم می‌آمد، تنها کسی که در کنارم بود و از من مراقبت می‌کرد و مانند یک برادر عزیز و مهربان با خوشرویی به من می‌پرداخت و خم به ابرو نمی‌آورد، شهید هاشمی نژاد بود.

برخوردهای شهید هاشمی نژاد در زندان با موضوع تغییر ایدئولوژی سازمان منافقین چه بود؟

فکر یک تحول و انقلاب بنیادین و اصیل نیستید؟ یا می‌خواهید انقلابی بر اساس ارزش‌ها و معیارهای اسلامی در این مملکت به وجود بیاید؟

جواب اکثریت مشخص بود و گفتند ما سراغ یک انقلاب به مفهوم واقعی کلمه بر اساس معیارهای اسلامی می‌رویم. ایشان در جواب فرمود: «پس آماده باشیید برای شهادت» و در جای دیگر فرمود: «یک انقلابی و یک انسان عاشق اسلام کسی است که مبارزه بکند، ولو اینکه علم به شکست داشته باشد». شاید از نظر بعضی‌ها این مطلب خیلی منطقی به نظر نیاید، اما از آنجا که ما معتقدیم مبارزه با استکبار جهانی و خدمت به اسلام ذاتاً دارای حسن است، حتی اگر مبارزه به پیروزی نرسد همه مردم موظف هستند در آن راه بکوشند. امروز ما به سراغ افرادی

لطفاً از خصوصیات فردی ایشان برایمان بگویید.

شهید هاشمی نژاد خیلی باعاطفه بود و معیارهای اخلاقی از جمله احترام به دوستان، احترام به بزرگان، احترام به استادان، علما و دانشمندان را رعایت می‌کرد و مردی مؤدب و متخلق به اخلاق اسلامی بود.

شهید هاشمی نژاد در برابر جریان‌های ضد خط امام فرد صریحی بود و اگر زمانی در برابر امام راحل موضع‌گیری می‌شد، ابتدا مذاکره و بحث می‌کرد و خوب می‌توانست طرف را به زانو درآورد و تسلیم کند و وقتی هم که بحث‌های طرفین به جایی نمی‌رسید، خیلی صریح و روراست در حد مصلحت در منبرها و می‌جامع حرف می‌زد.

خبر شهادت شهید هاشمی نژاد چگونه به شما رسید؟



قبل از شهادت شهید هاشمی نژاد خواب دیدم که آیت‌الله بهشتی وارد مشهد شد و در صحن امام نشست و با آقای هاشمی نژاد خیلی گرم و خصوصی مشغول صحبت هستند. من وارد شدم تا با این دو شهید به عنوان این که مهمان من هستند، صحبت کنم که ناگه شهید بهشتی با همان حالت تواضع و فروتنی و چهره بشاش جلو آمد و گفت: «شما فعلاً تشریف داشته باشید با شما فعلاً کاری نداریم، بلکه با آقای هاشمی نژاد کمی کار خصوصی داریم.» بیش از دو روز از این خواب نمی‌گذرد که آقای هاشمی نژاد به شهادت می‌رسد.

من همچنان که می‌انید روز شهادت این شهید مشغول انجام فرائض و تکالیف الهی در مکه بودم و به دوستان و برادران می‌گفتم گرچه در راه اسلام و برای خدا تحمل این مصائب آسان است، اما من احساس می‌کنم، شهادت او خسارتی بزرگ و صدمه‌ای بس عظیم را به ما وارد آورد.

استاد هاشمی نژاد، شهید عزیزی که سال‌ها، افتخار دوستی و برادری او را داشتم فردی بود که می‌توانست برای انقلاب بسیار مفید و سودمند باشد. انسانی که در تمام دوران زندگی‌اش از همه توان مادی و معنوی خود در راه تعالی اسلام عزیز استفاده کرد. هاشمی نژاد به راستی سندی در برابر ضدانقلاب بود. او حصین برای اسلام بود، به وظایف و مسئولیت‌های خود خود آشنا بود و راه حسین و یاران او را پیمود. این شهید همیشه آماده برای شهادت بود. من شهادت می‌دهم که او جوانمرد و وفادار به اسلام بود و همیشه آماده برای شهادت.

در حال شهادت ایشان برای مردم، انقلاب و جامعه ما همچون شهادت همه چهره‌ها و عناصر علمی موجب خسران و دردناک است، اما آثار بسیار مفید و سودمندی که این شهادت‌ها برای انقلاب داشت، از نظر ما پنهان نیست و امیدواریم در آینده با عنایت خدای تعالی، آثار سودمندی بیش‌تری را ببینیم. کتاب‌های شهید هاشمی نژاد از آثار جاویدان و پر برکت آن شهید است. کتاب‌های بسیار سودمندی است. در پایان به مردم، به‌ویژه نسل جوان که همواره مورد عنایت آن شهید بزرگوار بود، توصیه می‌کنم از مطالعه و امان‌نظر و بررسی در زمینه مسائلی اسلامی غفلت نکنند و از کتاب‌ها و آثار نافع و سودمند شهید هاشمی نژاد حتماً استفاده کنند. ■

می‌رویم که از بیشترین تقوی و خوف و خشیه الهی برخوردار باشند علم و دانش با ارزش است ولی معیار گزینش امروز محتوای علمی نمی‌باشد و ما معیار گزینشمان بر اساس تقوی می‌باشد» و گفته‌های او کاملاً در عمل مشخص بود. در اکثر جلساتی که شهید بهشتی و آقای خامنه‌ای و شهید هاشمی نژاد

هاشمی نژاد به راستی سندی در برابر ضدانقلاب بود. او حصین برای اسلام بود، به وظایف و مسئولیت‌های خود آشنا بود و راه حسین و یاران او را پیمود. این شهید همیشه آماده برای شهادت بود. من شهادت می‌دهم که او جوانمرد و وفادار به اسلام بود و همیشه آماده برای شهادت.

بودند، گاه و بیگاه بر اثر آن جوی که در اثر حاکمیت دولت موقت و بنی‌صدر وجود داشت، صحبت‌هایی به میان می‌آمد، اما حتی برای یک بار نشنیدم شهید بهشتی جمله‌ای کله‌امیز و یا اهانت‌آمیز نسبت به بنی‌صدر داشته باشد.

نقش شهید هاشمی نژاد در جنگ چه بود؟
پس از شروع جنگ تحمیلی، شهید جوانمرد، هاشمی نژاد از کسانی بود که معتقد بود باید برای جنگ سرمایه‌گذاری کرد و در زمینه متوجه ساختن افکار و اندیشه‌ها به جنگ و همچنین جمع‌آوری کمک‌های مردمی تلاش کرد و لذا در جلساتی با ایشان، حساب مشترکی برای جمع‌آوری کمک‌های مردمی باز کردیم.

ایشان چندین بار در طول یک سال از آغاز جنگ تا قبل از شهادت به جبهه رفت و معتقد بود باید از نزدیک جبهه را دید و شرایط رزمندگان اسلام را درک کرد و نشان داد که روحانیت در کنار دیگر رزمندگان اسلام است و در برابر جنگ احساس وظیفه می‌کند و از هیچ کوششی دریغ ندارد.

شهید هاشمی نژاد انسان باارزشی بود که هیچگاه نمی‌توانست انحرافات فکری و عقیدتی را ببیند و بدون عکس‌العمل از آن بگذرد. در زندان دو بار در کنار رفیق و برادرم استاد محترم و محقق بزرگ هاشمی نژاد بودم. یک بار در سال ۴۲ که مدت آن زیاد نبود، اما در آخرین زندان من یک سال و نیم تمام با این برادر شهید در یک اتاق زندانی بودم. خدا می‌داند که این شهید عزیز ما چقدر برای نجات جوانانی که دارای افکار و اندیشه‌های التقاطی و انحرافی بودند، تلاش می‌کرد، رنج می‌برد، اما آنها حاضر نبودند و تنها بعضی مطالب را که قبول داشتند، می‌پذیرفتند و بقیه را نمی‌پذیرفتند. برای مثال آن شهید می‌گفت به‌طوری که به من اطلاع داده‌اند سازمان مجاهدین معتقد به ظهور مهدی موعود (عج) نیست. می‌خواهیم با اینها بنشینیم و بحث کنیم. پس از یک ماه جوابی که دادند، این بود که در زمینه حضرت مهدی سازمان ما هنوز به نتیجه مطلوبی نرسیده است؛ آنچه سازمان به‌ان برسد اعتقاد آنها همان است و پس.

لطفاً در خصوص جایگاه ایشان در حزب جمهوری اسلامی توضیح بفرمایید.

شهید هاشمی نژاد با اعتقادی که به شکل و تحزب داشت، یکی از کسانی بود که قبل از پیروزی انقلاب، هنگامی که پیرامون حزب و ایجاد تشکیلات صحبت می‌شد، آرای مؤثری داشت. قبل از پیروزی انقلاب جلساتی در تهران برای بحث پیرامون اساسنامه و تشکیلات حزب تشکیل می‌شدند که در جلسه‌های اول و دوم از من دعوت شد و در جلسه سوم یا چهارم بود که با هم به تهران رفتیم و این جلسات ادامه داشت تا انقلاب به ثمر رسید و حزب جمهوری اسلامی اعلام موجودیت کرد و به خاطر اعتقاد و احساس تعهدی که ایشان نسبت به تشکیلات داشتند و لیاقت و شایستگی و آمادگی که در وجودشان بود، به عنوان دبیر حزب انتخاب شدند و به طور رسمی اداره حزب در خراسان را به عهده گرفتند.

در اولین نشست که ما داشتیم مرحوم بهشتی از جمع سؤال کرد: «دوستان چه می‌اندیشند و چه هدف و مقصودی را دنبال می‌کنند؟ آیا مایلید به اصطلاح مثل یک رفورمیست برخورد کنید و می‌خواهید اشتباهات و اشکالاتی را که احیاناً وارد است بر طرف کنید و به سراغ یک حکومت دموکراتیک بروید و در